

## فقر، جنگ و جهانی شدن خشونت علیه زنان



شهرزاد مجاب - تورنتو

www.shahrvand.com

دکتر شهرزاد مجاب استاد دانشگاه تورنتوست و به آموزش بزرگسالان و مطالعات زنان مشغول است. دکتر مجاب ریاست انستیتو مطالعات دانشگاه تورنتو را به عهده دارد؛ و در ماه جون 2003 سازمان جهانی زنان جایزه اول صدای زنان در مناطق جنگی را به او اهدا کرد. متن زیر سخنرانی دکتر مجاب در سیزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان در دانشگاه لندن است.

من در این گفتار پدیده جهانی شدن را از دید فمینیستی بررسی میکنم. اما تئوری فمینیستی یکدست و همگون نیست و باید تاکید کنم که چهارچوب تئوریک من فمینیسم مارکسیستی است. همچنین باید تاکید کنم که فمینیست های مارکسیست هم تحلیل واحد و یکدستی از جهانی شدن ندارند. به عنوان یک فمینیست، پروسه جهانی شدن را پروسه گسترش مردسالاری سرمایه داری میبینم که ستم بر زنان را به شیوه مدرن و در قالب دمکراسی بورژوازی اعمال میکند. به عنوان یک مارکسیست، پروسه جهانی شدن را تسلط سرمایه مالی بر سراسر دنیا میبینم؛ نظامی که استثمار طبقاتی سرمایه ملی و فراملی را به سراسر دنیا گسترش میدهد. به عنوان یک فمینیست مارکسیست، پیوند ناگسستنی بین استثمار طبقاتی و ستم جنسی میبینم و دمکراسی بورژوازی را دمکراسی مردمدارانه به حساب می آورم. از دیدگاه فمینیسم مارکسیستی، جهانی شدن یک بحث آکادمیک بی ارتباط به زندگی روزانه و تغییر واقعیت موجود نیست. جهانی شدن چیست؟

بیشتر تحلیل های دنیای آکادمیک، رسانه های جمعی و سیاستمداران و جمع وسیعی از سازمان های غیر دولتی (NGOs) در چهارچوب تئوریهای نئولیبرالی صورت میگیرد. جهانی شدن برای نئولیبرالها پروسه گردش آزاد کالا، سرمایه و اطلاعات است بدون این که مرزهای ملی، فرهنگ یا سیاست مانع این گردش آزاد شوند. دو قرن پیش آدام اسمیت، تئورسین لیبرالیسم اقتصادی، استدلال کرد که رقابت آزاد به مثابه یک «دست نامرئی» (invisible hand) عمل میکند. این دست نامرئی، رقابت سرمایه دارها است که باعث میشود منفعت مصرف کنندگان تامین بشود زیرا بهترین و ارزانهترین کالاها را علیرغم میل سرمایه دارها به آنها تحویل میدهد. سرمایه دار سود بیشتر میخواهد اما رقابت با سایر سرمایه دارها اجازه تاخت و تاز به او نمیدهد. دولت نباید در اقتصاد دخالت بکند و تنها وظیفه دولت اینست که شرایط رقابت آزاد سرمایه را تامین بکند.

امروز نئولیبرالها استدلال میکنند که «دست نامرئی» بازار باید در سطح جهانی عمل بکند. اقتصاد ملی و اقتصادهای مبتنی بر دولت و مرزهای ملی به پدیده های کهنه ای تبدیل شده اند که مانع رشد و توسعه میشوند.

این مرزهای ملی که اقتصاد دنیا را تکه پاره کرده اند باید باز بشوند تا سرمایه فراملی بتواند در هر نقطه دنیا به دنبال کسب و سود برود.

ایدئولوژیست های بورژوازی ادعا میکنند که سرمایه داری یعنی دمکراسی و هر جا سرمایه داری مسلط بشود، آزادی و برابری تامین میشود. همچنین مدعی هستند که طبقه کارگر از بین رفته است و همه یا سرمایه دارند یا کارگر فکری.

ادعای دیگر اینست که اصولا سرمایه از بین رفته است و اطلاعات (information) جای آن را گرفته است و اطلاعات نیز یعنی رقابت ایده ها و این رقابت، چه بخواهند، چه نخواهند، آزادی و دمکراسی را تامین میکند. در دنیای اطلاعات و در دنیای اینترنت، جایی برای دیکتاتوری، برای سانسور، برای پروپاگاندا و برای سلطه جویی و بنیادگرایی وجود ندارد.

اینها ادعاهای سیاستمداران امپریالیست های آمریکا و اروپا، بانک جهانی پول (IMF)، نئولیبرالها و نوکنسروتیوها است. بسیاری از روشنفکران ایرانی، چه در ایران و چه در خارج، این ادعاهای ایدئولوژیک را پذیرفته اند و تلاش میکنند که وارد این بهشت موعود بشوند.

مدت سی سال است که پروژه جهانی کردن توسط حکومت های نوکنسرواتو در اروپا و آمریکای شمالی پیش برده میشود. ارگانهای گوناگونی از قبیل تجمع سالانه سران هشت کشور بزرگ (G8) و سازمان جهانی تجارت (WTO) پروژه جهانی شدن را کار سازی میکنند. در آمریکای شمالی منطقه «تجارت آزاد» تاسیس شده است (1) و اتحادیه اروپا قدمهای مهمی در جهت انتگراسیون اقتصادی و گسترش حوزه

جغرافیایی خود برداشته است. اخیراً جورج بوش برنامه «تجارت آزاد» با خاورمیانه را در آینده نه چندان دور مطرح کرده است. جمهوری اسلامی نیز به تاسیس مناطق تجارت آزاد پرداخته و حتی آموزش عالی را نیز می‌خواهد خصوصی بکند.

برخورد مارکسیستی به پروسه جهانی شدن:

از دید مارکسیستی، جهانی شدن پروسه جدیدی نیست، گرچه تحولات سی سال اخیر مشخصه‌های نوینی دارد که آن را از گذشته متمایز میکند. پیدایش اقتصاد جهانی با پیدایش سرمایه داری در قرن ۱۷ و ۱۸ شروع شد که قسمت عمده دنیا را تحت سلطه چند کشور سرمایه داری اروپا درآورد. از دید مارکسیستی، پیدایش اقتصاد جهانی توطئه نیست و ناشی از سوءقصد یا سوءنیت یا تمایلات استیلاجویانه سرمایه دارها یا دولت‌های سرمایه داری نیست. برعکس، گسترش سرمایه ناشی از دینامیسم نظام سرمایه داری است که آن را از تمام نظام‌های اقتصادی دیگر متمایز میکند. نظام سرمایه داری صنعتی توان «تولید بیش از حد» (overproduction) دارد به این معنی که به اندازه‌ای تولید میکند که جمعیت یک کشور توان مصرف آن را ندارد و باید مازاد تولید را صادر بکند. علاوه بر این، از آنجا که هیچ کشوری مواد خام لازم برای تولید متنوع ندارد، سرمایه داری باید بتواند هر ماده خام یا مصنوعی که لازم داشته باشد را آزادانه به دست آورد. همچنین رقابت آزاد به ورشکستگی بعضی سرمایه دارها و فربه شدن بعضی دیگر می‌انجامد. این روند تشکیل انحصارات سرمایه داری است که در اثر انقلاب صنعتی و بویژه از اواسط قرن نوزدهم شروع شد و امروز با سرعت بی‌سابقه‌ای ادامه دارد. به طوری که در اواخر قرن نوزدهم، در بعضی کشورهای سرمایه داری مانند آمریکا و کانادا، دولت مجبور شد در این پروسه مداخله بکند و قانون ضد انحصار (Anti-Trust Law) تصویب کردند. لنین و بعضی از اقتصاددانان بورژوازی، سرمایه داری عصر انحصارها را «امپریالیسم» نامیده‌اند.

مارکسیسم با پیدایش اقتصاد جهانی مخالف نیست اما مارکسیست‌ها در پروسه رشد اقتصاد جهانی، شرایط سرنگونی نظام سرمایه داری را جستجو میکنند. سرمایه داری امروز در حالی که دارای عظیم‌ترین قدرت تولیدی است، بی‌نهایت شکننده است. این سرمایه بدون وجود امنیت و ثبات نمیتواند به حیات خود ادامه دهد. از این رو است که دولت‌های سرمایه داری، برای تامین شرایط ثبات و امنیت به جنگ افروزی می‌پردازند به طوری که جنگ و جنگ‌افزار و جنگ افروزی، خود به بخشی از اقتصاد سرمایه داری تبدیل شده و به قول آیزنهاور، رئیس جمهوری سابق آمریکا، یک مجتمع نظامی - صنعتی Military-industrial complex به وجود آمده که اگر هم شرایط جنگ وجود نداشته باشد تلاش میکند که آن را به وجود آورد. تصادفی نیست که دو جنگ جهانی محصول تضاد و رقابت‌های دولت‌های سرمایه داری بودند که برای تقسیم مجدد مستعمرات و مناطق نفوذ در حدود هفتاد و پنج میلیون انسان را به قتل رساندند.

جهانی شدن، جنسیت و دموکراسی:

مدت سی سال است که دولتهای سرمایه داری غرب، برنامه جهانی شدن را با نهایت قدرت به پیش می‌برند. شعارهای این سه دهه اینست: «زنده باد بازار!»، «برقرار باد سرمایه خصوصی!»، «سرمایه خصوصی پرچمدار دموکراسی است!»، «زنده باد تجارت آزاد!». کارنامه سی سال جهانی کردن و خصوصی کردن سرمایه کارنامه‌ای بسیار تیره است. (۲)

\* در سال ۲۰۰۱، مخارج نظامی دولتها ۷۹۴ میلیارد دلار و به میزان ۶ درصد بیش از سال قبل بود.

\* هر روز ۳۲۰۰۰ کودک به خاطر گرسنگی و سوءتغذیه می‌میرند.

\* تعداد ۱۵۰ میلیون کودک خیابانی در دنیا وجود دارد.

\* فاصله بین فقیر و غنی در همه کشورهای سرمایه داری بیشتر شده است.

\* در چندین کشور دنیا از قبیل حبشه، مالاوی، قحطی به زندگی میلیونها انسان خاتمه داده است.

\* در هندوستان، در حدود ۱۰ میلیون کودک به کار بردگی اشتغال دارند.

\* در آفریقا، در سودان و در کشورهای تولیدکنندگان کاکائو بردگی و برده برداری رایج شده است.

\* قاره آفریقا به خاطر کشتار مداوم از جمله جنوساید و به خاطر ابتلا به AIDS جمعیتش را به سرعت از دست میدهد.

\* دهها میلیون انسان در اثر جنگ و فقرزدگی دچار آوارگی شده‌اند.

\* از زمان سقوط دیوار برلن تاکنون، آمریکا و متحدانش چندین جنگ عمده راه انداخته‌اند؛ از جمله:

عراق (۱۹۹۱)، یوگسلاوی، افغانستان و عراق (۲۰۰۳).

\* در ده سال اخیر بحران مالی اقتصاد چندین کشور را ویران کرده است مانند مکزیک، مالزی، سنگاپور، ترکیه و آرژانتین.

\* بحران‌های مالی و اقتصادی و نیز جنگ و فقر باعث ورشکستگی تولیدکنندگان کوچک شده و برخلاف تصور ایدئولوژیست‌های جهانی شدن، باعث گسترش طبقه کارگر در سطح دنیا شده است.

اینها گوشه‌هایی از فقر و فلاکتی است که سرمایه داری معاصر به وجود آورده است. جهانی شدن

سرمایه در عین حال ستم بر زنان را وسیع تر و وحشیانه تر کرده است. سرمایه جهانی، سرمایه پدرسالارانه است:

- ۱- در فیلیپین حدود ۷ میلیون زن برای کار خانگی و صنعت تفریح و سرگرمی (industry entertainment) به خارج از کشور میروند و منبع اصلی کسب درآمد ارزی برای مملکت و درآمد برای خانواده هایشان هستند. این زنان در کشورهای مختلف محل کارشان مورد ستم و تجاوز جنسی قرار میگیرند.
- ۲- هر سال در حدود دو میلیون دختر ۵ تا ۱۵ ساله وارد بازار فحشهای جهانی میشوند.
- ۳- در سال در حدود ۷۰۰ هزار زن به خاطر زایمان میمیرند و بسیاری از این مرگ ها قابل پیشگیری هستند.

جهانی شدن و مبارزه علیه مردسالاری اسلامی در ایران در حالی که سرمایه داری به سرعت به نظامی جهانی تبدیل میشود، مبارزه علیه آن نیز در سراسر دنیا صورت میگیرد. اما اگر جهانی شدن سرمایه با دقت توسط دولتهای سرمایه داری هدایت و تقویت میشود، جنبش های اجتماعی ضد سرمایه داری فاقد چنین دستگاه رهبری هستند. در حالی که جهانی شدن سرمایه داری توسط هشت دولت بزرگ (G8) به شیوه ای هدفمند برنامه ریزی میشود، بسیاری از روشنفکران «چپ» و «راست» به مبارزه جهانی شدن و سرمایه داری - پدرسالاری میپردازند. این روشنفکران، مردم ستم دیده دنیا و مخصوصا زنان را دعوت میکنند که «هویت» خود را مقدس بشمارند و در گرداب تعصبات دینی، قومی، ملی، زبانی، قبیله ای و فرهنگی و منطقه ای خود دست و پا بزنند و به جای قیام علیه استثمار و ستم، به حفظ فرهنگ و سنن پوسیده دینی و قومی بپردازند. به نظر من، این پروژه یا به قول خودشان «گفتمان» (discourse) چیزی جز حفظ وضع موجود و ضدیت با قیام علیه ستم نیست. در حالی که این قبیل روشنفکران در سرتاسر دنیا به مبلغان دین و ناسیونالیسم و قومیت و پدرسالاری تبدیل شده اند، در مورد ایران نقشی به غایت ضدانقلابی بر عهده گرفته اند. من سعی میکنم نقش این دسته از روشنفکران ایرانی را با تاکید بر تجربه نظام مردسالاری - اسلامی بیشتر بشکافم.

ستم بر زنان پدیده ای عام یا جهانی است و در هر جامعه ای به صورت خاص اعمال میشود. مبارزه آگاهانه علیه ستم مردسالاری اول بار در اروپای غربی در عصر روشنگری (اواخر قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۸) شروع شد. در قرن ۱۷ و ۱۸ در حالی که ستم بر زنان در سراسر دنیا به شیوه های ماقبل مدرن در جامعه های فئودالی و عشیره ای، شهری و روستایی، اعمال میشد، تنها در شرایط تاریخی قرن ۱۷ و ۱۸ در اروپا بود که آگاهی فمینیستی رشد کرد. در این شرایط تاریخی، که شرایط فروپاشی روابط فئودالی و رشد روابط سرمایه داری بود، زنان متعلق به طبقه در حال رشد بورژوازی با دست یافتن به سواد و به دانش انقلابی زمان خود به تحلیل ستم مردسالاری دست زدند و برای اول بار مسئله حقوق (rights) زنان را مطرح کردند. مری ولستون کرافت در انگلستان در سال ۱۷۹۲ رساله دفاع از حقوق زنان را نوشت و اولیامپ دوگوژ در سال ۱۷۸۹ و در فرادای انقلاب بورژوازی فرانسه «بیانیه حقوق زن و شهروند زن» را صادر کرد. به این ترتیب آگاهی فمینیستی، آگاهی بخشی از زنان دنیا و محدود به اروپای غربی و آمریکای شمالی بود. این فمینیسم را امروز فمینیسم لیبرالی مینامند زیرا رفع ستم و رفع تبعیض را در برابری حقوقی زن و مرد جستجو میکند.

اما فمینیسم که پدیده خاص اروپای غربی بود یک قرن بعد از انقلاب فرانسه به پدیده ای عام یا جهانی تبدیل شد. زنان در اروپای شرقی، در آمریکای لاتین و در آفریقا و آسیا و اقیانوسیه خواستار رفع ستم شدند. در ایران، آگاهی فمینیستی و مطالبات زنان در دهه آخر قرن ۱۹ و در جریان انقلاب مشروطیت پا بر عرصه وجود گذاشت. در ترکیه عثمانی، در شمال آفریقا و در هندوستان نیز زنان به عنوان نیروهای اجتماعی جدیدی با مطالباتی که ملهم از جنبش زنان غرب بود به مقابله با دنیای کهن پرداختند. مبارزه علیه ستم مردسالاری در ادبیات فارسی، در تاسیس مدارس دخترانه و در تولد روزنامه نگاری زنان منعکس شد. (۳)

به این ترتیب، فمینیسم به پدیده ای عام یا جهانی تبدیل شد. جنبش فمینیستی و جنبش زنان بخشی از تاریخ و فرهنگ و سیاست ایران در سرتاسر قرن بیستم است.

به عنوان مثال، در ۸ شعبان ۱۳۲۹ هجری قمری (۱۳ اوت ۱۹۱۱)، حاجی محمدتقی وکیل الرعایا، نماینده مجلس شورای ملی، هنگام بحث در تجدید نظر و اصلاح نظامنامه انتخابات درخواست کرد که به زنان حق رأی داده بشود. در این زمان تنها سه کشور دنیا (استرالیا، زلاندنو و فنلاند) حق رأی زنان را به رسمیت شناخته بودند. در همین سالها در شهر لندن انگلستان، تظاهرات زنان خواستار حق رأی بارها توسط پلیس سرکوب میشد. خبرنگار روزنامه تایمز (Times) در تهران که از مطرح شدن حق رأی زنان در مجلس شورای ملی حیرت کرده بود گزارشی به لندن فرستاد که در روزنامه درج شد و از جمله نوشته بود: (۴) "هواداران حق رأی زنان [در انگلستان] خوشحال خواهند شد اگر بفهمند که حتی در هنگامه تلاش ها و مشکلات کنونی ایران که شاه سابق عکمش را برافراشته است و جنگ داخلی قریب الوقوع است، در مجلس ایران یک مدافع خواست های زنان پیدا شده است؛"

با وجود این که این تلاش به ثمر نرسید، آنچه اهمیت دارد اینست که مبارزه برای برابری قانونی در ایران به بخشی از فرهنگ سیاسی کشور تبدیل شد. مورگان شوستر (Morgan Shuster) آمریکایی که توسط دولت

برای رفرم مالیه کشور استخدام شده بود و در این زمان در تهران اقامت داشت نوشت: (۵)  
زن ایرانی از سال ۱۹۰۷ در یک حرکت به پیشرفته ترین، نه بگویم رادیکالترین، زن دنیا تبدیل شده است.  
این که این گفته باعث برهم خوردن ایده های قرون بشود مهم نیست. این یک واقعیت است."  
مبارزه برای حق رأی زنان ادامه یافت و این تاریخی پر از فراز و نشیب است که امکان بازگویی آن در اینجا  
نیست. یکی از فرازهای آن ۲۵ سال بعد است؛ هنگامی که حکومت ملی آذربایجان حق رأی زنان را به  
رسمیت شناخت و بعد از سقوط این حکومت رژیم شاه آن را پس گرفت. سپس هنگامی که رژیم شاه تحت  
فشار آمریکا این حق را به رسمیت شناخت، آیت الله خمینی به مخالفت با آن برخاست. پانزده سال بعد که  
خمینی بر مسند سلطنت شاه نشست دیگر توانایی محروم کردن زنان را از حق رأی نداشت. حق رأی که  
پدیده ای غربی بود به پدیده ای جهانی و ایرانی تبدیل شده بود. در واقع، بعضی از کشورهای شرق در  
اعطای حق رأی زنان از بعضی از کشورهای غرب جلوتر بوده اند. (۶)

در حالی که رژیم سلطنتی پهلوی نظامی به غایت مردسالارانه و ضد زن بود، به قدرت رسیدن حرکت  
اسلامی و برقراری رژیم ولایت فقیه را میتوان عقب گرد تاریخی به شمار آورد. رژیم ولایت فقیه با استفاده از  
تمام امکانات دولتی به ترور کم سابقه ای علیه زنان ایران دست زد. همه ما با تروریسم مردسالاری آشنا  
هستیم و لزومی ندارد خشونت و وحشیگری آن را بازگو کنیم.

آنچه مهم است بررسی شود مقابله با تروریسم مردسالارانه ولایت فقیه است. مقاومت زنان وسیع، همه  
جانبه و متنوع بوده است. صدها هزار زن به جرمهایی مختلف روزانه مورد توهین و ضرب و شتم قرار گرفتند و  
روانه زندان شدند. علاوه بر این مقاومتیهای فردی و خود به خودی، زنان در کارخانه ها، در ادارات دولتی، در  
مدارس، در دانشگاهها و در مطبوعات و در کتاب و فیلم و نقاشی به مقابله با مردسالاری دینی پرداختند.  
عرصه دیگر مبارزه، تلاش برای رفرم وضع موجود از جمله رفرم قانونی و حقوقی ولایت فقیه است. در این  
عرصه هم زنان سکولار، و هم زنان مسلمان تلاش کرده اند. علاوه بر اینها، خارج از عرصه دولت و قانون، در  
ایران و در خارج، نیروی سکولار و چپ بویژه سازمان های کمونیستی برای سرنگونی مردسالاری اسلامی  
مبارزه کرده اند. زنان اقلیتهای دینی و قومی و نیز ملیتها به شیوه های متفاوت مقاومت کرده اند.

این مبارزات متنوع در شرایطی صورت میگیرد که فحشا به طور بی سابقه ای رشد کرده است؛ در شرایطی  
که ترافیک دختران و فروش آنها در شیخ نشین های خلیج [فارس] و در مناطقی از کشور صورت میگیرد! در  
شرایطی که دختران از خانواده فرار میکنند و تهران مانند شهرهای بزرگ آمریکای لاتین مرکز دختران  
خیابانی شده است؛ در شرایطی که هر سال صدها زن از طریق خودسوزی به زندگی خود خاتمه میدهند.  
جنبه دیگری از این مجموعه تضادها رشد عظیم زنان از نظر فرهنگی و سیاسی است. امروز قشر بزرگی از  
روشنفکران ایرانی را زنان تشکیل میدهند. زنان نویسنده، شاعر، روزنامه نگار، فیلمساز، معلم و استاد و  
هنرمند بافت اجتماعی و سیاسی قشر روشنفکر ایران را تغییر داده اند. همزمان با تولد این قشر روشنفکر،  
قشر زنان حرفه ای از هر زمانی وسیع تر شده است. زنان در انواع و اقسام حرفه هایی که زمانی در  
انحصار مردان بود اشتغال دارند. برای مثال بیشتر از ۵۰۰ نفر زن به کار انتشار اشتغال دارند. همچنین، زنان  
بیش از هر زمان وارد نیروی کار غیرماهر شده اند. امروز زنان بخش مهمی از طبقه کارگر ایران را تشکیل  
میدهند.

زنان ایران به نیروی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عظیمی تبدیل شده اند. این رشد، با نظام مردسالاری -  
اسلامی در تضاد آشکار قرار دارد به طوری که میتوان ادعا کرد زنان نیروی بالقوه سازش ناپذیر و رادیکال  
ضدتوکراسی اسلامی هستند. رژیم اسلامی به هیچ وجه قادر به حل این تضاد نیست.

#### دیالکتیک شرایط ذهنی و عینی

چهارچوب تحلیل من ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی است. من به تحلیل "گفتمان" این و آن نمیپردازم زیرا  
چنین تحلیلی کمکی به تغییر واقعیت نمیکند و در واقع به حفظ وضع موجود کمک میکند. من از مفاهیمی  
چون عینیت و ذهنیت، آگاهی و ماده و تولید و باز تولید استفاده میکنم. تاکنون سعی کرده ام بگویم که  
توکراسی اسلامی اکثریت زنان ایران را به مبارزه سیاسی علیه این رژیم و بویژه علیه مردسالاری آن  
کشانده است. این شرایط عینی زندگی زنان ایران است. در چنین شرایطی، همانطور که اشاره کردم زنان  
به فرمهای گوناگون به مبارزه علیه مردسالاری اسلامی پرداخته اند.

با وجود وسعت و تنوع مقاومت زنان، به نظر من مشخصه ی مهم وضع کنونی عقب ماندن شرایط ذهنی از  
شرایط عینی است. به این معنی که مقاومت زنان علیرغم وسعت آن، خود به خودی و پراکنده و عکس  
العملی است.

چنین مبارزاتی در حالی که میتواند نظام حاکم را تضعیف کند توانایی تغییر بنیادی آن را ندارد. در مواردی که  
مبارزه آگاهانه است مثلاً رفرم نظام حقوقی و قانونی، سیاست رفرمیستی به باز تولید وضع موجود کمک  
میرساند. مهمترین مشخصه عقب ماندگی شرایط ذهنی، نبودن تشکیلات انقلابی و آگاه زنان است که  
بتواند مبارزه زنان را سازماندهی بکند. هیچ مبارزه انقلابی بدون آگاهی انقلابی و بدون تئوری انقلابی  
میسر نیست. امروز مجموعه ای از تئوریهای به ظاهر چپ به صورت مانع تاریخی علیه مبارزه زنان قدعلم  
کرده است. علاوه بر این، ناسیونالیسم و سیاست ناسیونالیستی به شیوه های مختلف علیه جنبش

فمینیستی اقدام میکنند و در بهترین حالت مردسالاری بورژوائی را جایگزین مردسالاری اسلامی و سنتی میکنند.

#### مسئله رفرم و رفرمیسم

پایان دادن به وحشیگری مردسالاری اسلامی در ایران و افغانستان و عربستان سعودی و سایر کشورها تنها با سرنگونی نظام حاکم میسر نیست. برنامه جایگزینی این نظام را هم باید در نظر گرفت. اما اگر دامنه این خشونت از طریق رفرم یا اصلاح محدودتر بشود باید از چنین رفرم‌هایی پشتیبانی کرد. برای مثال قصاص و سنگسار کردن مجازاتی بی نهایت وحشیانه هستند و اگر از طریق رفرم بتوان به آن خاتمه داد گامی به پیش نهاده ایم. به همین دلیل، پروژه فعالینی مانند مهرانگیز کار که هدفش محدود کردن و نهایتاً جلوگیری از خشونت مردسالاری دولتی در چهارچوب نظام حاکم است باید پشتیبانی شود. بهترین تلاش مهرانگیز کار مطرح کردن "کنوانسیون رفع کلیه ی فرمهای تبعیض از زنان" (7) بود و تمام امکانات شریعت اسلامی را به کار برد که دولتمردان اسلامی را قانع کند که کنوانسیون رفع تبعیض از زنان را در چهارچوب شرع اسلام بپذیرند و تصویب کنند. این نمونه ای از بهترین تلاشی است که یک فرد میتواند برای رفرم قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی بکند. رژیم اسلامی امروز و در آینده قادر به تصویب بدون قید و شرط این کنوانسیون نیست، اما اگر مجبور شود قدمی در جهت اجرای بعضی از مواد آن بردارد میتواند به سود بعضی از زنان عمل کند. مارکسیست ها با این نوع رفرمها مخالف نیستند اما همیشه علیه رفرمیسم مبارزه میکنند.

رفرمیسم یعنی اعتقاد به اینکه میتوان از طریق رفرم نظام موجود را تغییر داد. اعتقاد به اینکه اصلاحات کمی نهایتاً به تحول کیفی منجر میشود. اعتقاد به اینکه روزی میرسد که زنان ایران با عقب نشینی های تدریجی رژیم اسلامی و با تغییر قانون، از خشونت مردسالاری اسلامی مصون بشوند. رفرمیسم یک اشتباه معرفتی نیست. رفرمیسم ناشی از کم اطلاعاتی یا ندانم کاری نیست، گرچه همه ی اینها میتوانند مطرح باشند. رفرمیسم یک سیاست است و در واقع سیاستی است که بخشی از جهانبینی یک طبقه مشخص است. رفرمیسم بخشی از سیاست و جهان بینی طبقه بورژوائی است. در جنبش فمینیستی، سیاست رفرمیستی با فمینیسم لیبرالی عجین است. فمینیسم لیبرالی معتقد است که با رفرم قانونی و با تامین حقوق برابری، زنان به رهایی میرسند.

فمینیسم لیبرالی قدیمی ترین فرم آگاهی فمینیستی است که در عصر روشنگری پا به عرصه وجود گذاشت. اما در حالی که فمینیسم لیبرالی در قرن 17 و 18 محتوای انقلابی داشت، امروز با تامین برابری قانونی در بعضی کشورهای غرب به پایان پروژه خود رسیده است و با بحران عظیمی روبرو است. ستم بر زنان در غرب همچنان ادامه دارد و برابری قانونی نتوانسته است به خشونت مردسالارانه خاتمه بدهد. در غرب، که زادگاه فمینیسم است، در سالهای 1960 موج نوینی از مبارزات فمینیستی و مبارزات زنان شروع شد که موفق شد در سالهای 1970 رفرمهای قانونی وسیع تری را به دولتهای سرمایه داری تحمیل کند. امروز که برابری قانونی زن و مرد در قانون اساسی و در میثاق حقوق و در سایر منابع حقوقی درج شده است، خشونت مردسالاری مدرن همچنان ادامه دارد. در آمریکا هر روز به طور متوسط 10 زن به دست همسر و یا دوست مردشان به قتل میرسند. تبعیض نیز با وجود اینکه تا حدی محدود شده است همچنان ادامه دارد.

از دیدگاه فمینیسم مارکسیستی، مردسالاری یک نظام اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. این نظام مکانیسم تولید و باز تولید خود را دارد. مردسالاری مانند نظام طبقاتی سرمایه داری باید به تولید و باز تولید خود پردازد. مردسالاری برای تولید ستم مردانه، برای تامین فرودستی زنان، از تمام امکانات اعمال قدرت استفاده میکند. مردها و نظام مردمدارشان از دولت، دین، قانون، زبان، سیاست، فرهنگ، موسیقی، رقص، لباس، هنر، آرشیوتکت، تکنولوژی، علم و هر وسیله دیگری برای اعمال قدرت استفاده میکنند. به این ترتیب، مردسالاری تنها یک شیوه تفکر یا یک اشتباه معرفتی یا خیانت و بدطینتی این مرد و آن مرد نیست. مردسالاری یک نظام یا سیستم است که دارای ابزار اعمال قدرت و تولید و باز تولید خود است. آنچه تولید میکند فرودستی زنان و ستم و تبعیض بر آنها است. اما تولید بدون مکانیسم باز تولید میسر نیست. همانطور که مارکس در مورد نظام سرمایه داری گفت مردسالاری "شرایط باز تولید خودش را تولید میکند." باز هم اگر گفته مارکس را به نظام مردسالاری تعمیم بدهیم باید گفت: "هر پروسه اجتماعی تولید، اگر به مثابه یک کلیت متصل به هم دیده شود. .. در جریان دائمی نوسازی بی وقفه خودش در عین حال یک پروسه باز تولید است." (8)

به این معنی نظام مردسالاری هم در عصر پهلوی و هم در دوران ولایت فقیه هر دو فرودستی زنان و فرادستی مردان را تولید کرده اند و دولت و قانون و زبان و همه مخلوقات ذهنی و فکری دیگری به بازتولید این نظام میپردازند. یعنی امروز در حالی که رژیم ولایت فقیه با دستگاه اداری و قضایی و مقننه اش و دستگاه آموزش و پرورش و رسانه های جمعی فرودستی زنان را تولید میکند، خارج از محدوده ی دولت بنیادهای اجتماعی چون زبان فارسی، ادبیات فارسی (همچنین زبان و ادبیات اقلیتهای قومی مانند کردی و آذری)، آداب و رسوم، مراسم عروسی، موسیقی، هنر و سینما به بازتولید این نظام کمک میکنند.

فمینیسم لیبرالی تنها در عرصه قانون و تا حدی در آموزش و پرورش به مقابله با این نظام پدرسالاری برخاسته است. بیشتر قانونگرایان و فرمیست‌ها پدرسالاری را به مثابه یک نظام دارای دینامیسم تولید و باز تولید نمی‌بینند.

در حالی که فمینیسم لیبرالی در سال‌های 1960-1970 به پایان تاریخی خود رسیده بود، مجموعه‌ای از دیدگاه‌های تئوریک به کمک آن شتافتند و به آن روح تازه‌ای دمیدند. در غرب، تئوری سیاست هویت (identity Politics) جریان‌ات پسائی از قبیل پسامدرنیسم، پسا ساختگرایی [ساختارگرایی] و نسبییت فرهنگی توانستند آنچه را لیبرالیسم و کولونیالیسم (Colonialism) نتوانسته بود انجام بدهد به انجام برسانند.

جریان‌ات پسائی معتقدند که هر ایده جهانشمولی و هر حقوق جهانشمولی مردود است. برای مثال، به عقیده اینان، خواست جدایی دین و دولت یا حق طلاق یا حق انتخاب لباس و همسر خواست‌های فرهنگ غربی هستند و زنان مسلمان لازم نیست و نباید چنین آزادی‌هایی را به مثابه آزادی یا حقوق جهانشمول تلقی بکنند. زنان مسلمان باید خواست‌های خود را در چهارچوبی که دین اسلام تعیین کرده است مطرح کنند و متأثر از مطالبات فمینیست‌های غربی نباشند. به همین نحو، هر زنی باید وفادار به عشیره و قبیله و ملت خودش باشد و با معیارهای غربی با مردسالاری خودی / بومی مقابله نکند. (9)

دیدگاه پسائی، دیدگاهی قوم‌مدارانه (Ethnocentrist) است که مانند دیدگاه‌های ولایت فقیه زنان ایران را در مقابله با زنان غرب قرار می‌دهد و آنها را تشویق می‌کند که تسلیم پدرسالاری اسلامی بشوند. اسلام‌یون، برای تولید و بازتولید مردسالاری، به فمینیسم حمله می‌کنند و آن را به خاطر غربی بودن تخطئه می‌کنند. دیدگاه پسائی، با وجود اینکه سکولار است، به همان نتیجه می‌رسد و معتقد است که "غرب غرب است و شرق شرق" نقطه حرکت دیدگاه‌های پسائی احترام به تفاوت‌های فرهنگی است. آنها معتقدند که هر دیدگاه جهانشمولی (Universalism) به مطلق‌گرایی و حتی دیکتاتوری و استبداد منجر می‌شود. این استدلال ساده‌انگارانه است چون مطلق‌گرایی و دیکتاتوری و استبداد ربطی به عام بودن یا جهانشمول بودن ندارد. برای مثال استبداد مردسالارانه فنودالی در یک دهکده دورافتاده افغانستان، هندوستان یا خوزستان ایران می‌تواند به مراتب وحشیانه‌تر از دیکتاتوری مردسالارانه بورژوائی در مگاسیتی (Mega City) لندن و نیویورک و تهران باشد. استدلال پسامدرنی در واقع نوعی آنتی فمینیسم است که در قالب حمایت از تفاوت و تنوع انسانها و فرهنگ‌ها آنها را تشویق به پذیرفتن مردسالاری خودی و بومی و قومی می‌کند.

روشن است با وجود اینکه زنان در همه جامعه‌های معاصر مورد ستم و تبعیض و خشونت قرار می‌گیرند، دارای درک مشابهی از عوامل ستم، شرایط ستم و چگونگی مقابله با آن نیستند. ستم‌دیدگی الزاما به آگاهی عمیق راجع به آن منجر نمی‌شود. درک منشاء و شرایط اعمال ستم احتیاج به مداخله ذهنی دارد یعنی احتیاج به درک تاریخ، درک اقتصاد و سیاست و فلسفه و تئوری دارد. با وجود اینکه فمینیسم به عنوان دانش‌رهایی زنان با نهایت قدرت قدعلم کرده است، بیشتر زنان دنیا به این دانش دسترسی ندارند. حتی در غرب، آنتی فمینیسم در دنیای آکادمیک، در رسانه‌های جمعی و Popular Culture به اندازه‌ای قوی است که بیشتر زنان جرأت نمی‌کنند خود را فمینیست بنامند.

زنان ایران برای درک نظام مردسالاری اسلامی و به منظور مبارزه با آن دویست سال دانش فمینیستی غرب و صد سال دانش فمینیستی در شرق را در دسترس دارند. بدون استفاده از این دانش‌رهایی میسر نیست. بعضی از فمینیست‌های سکولار به زنان ایران توصیه می‌کنند که به جای قیام علیه مردسالاری اسلامی تلاش بکنند که مردسالاری اسلامی را زن دوست بکنند. به جای سرنگونی ولایت فقیه، تلاش بکنند که بر مسند اجتهاد بنشینند و نظام استبدادی ولایت فقیه را از مرگ حتمی نجات بدهند. به جای جدایی دین و دولت تلاش بکنند که "قرائت‌های زن‌دوستانه از قرآن" به دست بدهند و اسلام را فمینیستی بکنند. (10)

اما این نسخه که مدت 15 تا 20 سال است از طرف فمینیست‌های پسامدرن و گفتمان‌پردازان (discourse analyst) پیچیده می‌شود به جایی نرسیده و زنان ایران با کینه روزافزون به مبارزه با مردسالاری دینی ادامه می‌دهند. آن گروه زنانی که علیه مردسالاری قیام می‌کنند در کنار صدها میلیون زنان غرب و شرق قرار می‌گیرند که دو قرن است به منظور جدایی دین و دولت مبارزه می‌کنند. این یک پروسه جهانی مبارزه علیه استبداد است. این جهانی شدن مبارزه فمینیسم علیه مردسالاری است.

امروز زنان ایران می‌توانند دریابند که مردسالاری نظامی جهانی است که هم مولفه‌های عام دارد و هم خاص. خشونت مردانه یکی از شیوه‌های عام اعمال قدرت مردانه است که به فرم‌های خاص ظاهر می‌شود. اگر مردسالاری نظامی جهانی است، فمینیسم هم دانش جهانی و عام مبارزه علیه مردسالاری است. اگر مردسالاران واتیکان و ایران و عربستان سعودی علیه زنان دنیا متحد می‌شوند، زنان دنیا هم باید علیه جبهه مردسالار قیام کنند. اگر فمینیسم دانش جهانی مبارزه علیه مردسالاری است، آنتی فمینیسم نیز حربه جهانی مردسالاران دنیا است. آنتی فمینیسم هم در غرب است و هم در شرق - مرزها براساس جغرافیا و قومیت و دین و ملیت کشیده نشده‌اند. مرزبندی براساس اصول سیاسی و مطالبات سیاسی صورت می‌گیرد.

مدت دو سال است که سران کنونی ابرقدرت امپریالیستی آمریکا پروژه ی سلطه بلامنازع خود بر دنیا را اجرا میکنند. این پروژه که تاکنون کشتار و ویرانی بسیاری در افغانستان، فلسطین، آمریکای لاتین و عراق به راه انداخته است ایران را نیز دربرمیگیرد. مردم ایران از رژیم ولایت فقیه به ستوه آمده اند و منتظر نابودی آن هستند. در این میان، ناسیونالیست های ایران که سرنگونی رژیم اسلامی را در توان مردم ایران نمیبینند، چشم امید به آمریکا دوخته اند. آمریکا، اقتصاد و فرهنگ و سیاست و مردسالاری مدرن آن، الگویی برای فرمبسیست های سکولار ایران است: آنها با اتکاء به آمریکا آرزو میکنند که آخوندها را از مسند قدرت بردارند و خود بر جای آنها بنشینند. این به معنی کنار گذاشتن مردسالاری دینی و سرکار آوردن مردسالاری سکولار است.

مردم ایران دو انقلاب مهم بورژوا - دمکراتیک قرن بیستم را به راه انداختند و در آغاز قرن جدید توانایی آن را دارند که نظام ولایت فقیه، مردسالاری اسلامی و نیز نظام سرمایه داری را برچینند. اما بورژوازی ایران در طول قرن بیستم ثابت کرد که توانایی برقراری دمکراسی بورژوازی و تداوم آن را ندارد. در آغاز قرن جدید که نیروهای اجتماعی جدید یعنی طبقه کارگر و زنان وارد عرصه تاریخ شده اند، تمام شرایط عینی برای مبارزه علیه دنیای کهن - استبداد فقهی و استبداد سلطنتی و دیکتاتوری سرمایه داری - فراهم است. آنچه فراهم نیست شرایط ذهنی است و تک تک ما مسئول این عقب ماندگی هستیم. منظور من، به عنوان مثال، این است که زن فعال ایرانی به جای گرفتن جایزه از دست بانوی اول کاخ سفید میتواند به جنبش فمینیستی آمریکا بپیوندد و از دار و دسته زن ستیز و نژادپرست بوش روی برگرداند. (11)

سرمایه داری - مردسالاری تمام امکانات تولید و بازتولید خود در سطح جهان را به کار گرفته است. این جهانی کردن استثمار اقتصادی، دیکتاتوری سیاسی و مردسالاری مدرن را برای مردم دنیا تامین میکند. در عرض بیست سال گذشته، جهانی شدن سرمایه تقسیم نابرابر ثروت را بین ملتها، منطقه ها و قاره ها افزایش داده است. جنگ و لشکرکشی و کشتار و جنوساید راه انداخته است و سلطه امپریالیسم آمریکا را بر سرتاسر دنیا گسترش داده است. جهانی شدن، شوونیسم ملی و ملی گرایی و بنیادگرایی دینی و نژادپرستی و نفوایشیسم را تقویت کرده است. من مانند میلیونها انسان دیگر آرزوی جهانی کردن دیگری را در سر دارم. جهانی فارغ از استثمار سرمایه یعنی جهانی که در آن هیچ انسانی استثمار نشود. جهانی فارغ از ستم مردسالاری یعنی جهانی که برابری مرد و زن تامین بشود. جهانی بدون مرز، جهانی بدون گرسنگی، این خواب و خیال نیست. میلیونها انسان درگذشته و حال جرات کرده اند که به خاطر ایجاد چنین جهانی مبارزه کنند. کارل مارکس صد و پنجاه سال پیش گفت: "کارگران ملتی از آن خود ندارند. ما نمیتوانیم از آنها چیزی را بگیریم که ندارند." وبرجینیا ولف (Virginia Woolf) اندکی قبل از شروع جنگ جهانی دوم نوشت: « "کشور ما" . . . در طول تاریخ با من به مثابه یک برده رفتار کرده است. من را از تعلیم و تربیت یا از مایملک خود محروم کرده است. در واقع، به عنوان یک زن من هیچ کشوری نمیخواهم. به عنوان یک زن هیچ کشوری ندارم. به عنوان یک زن، کشور من سرتاسر دنیا است. »

چنین است آرزو و خواست کمونیست ها و فمینیست ها. آنچه امروز جهانی شدن مینامند، جهانی شدن استثمار و فقر و بندگی است. آنچه من و میلیونها انسان دیگر میخواهیم انترناسیونالیسم است. یعنی جهانی شدن رفاه، عدالت، صلح، و برابری و آزادی. انترناسیونالیسم یعنی از بین بردن مرزهای طبقاتی، ملی، جنسیتی، قومی و دینی که مردم دنیا را تکه پاره کرده و به بندگی کشیده است. در مقابل جهانی شدن سرمایه، باید پرچم انترناسیونالیسم را برافراشت.

یادداشت ها:

- 1- در این باره مطالب گوناگون و زیادی وجود دارد. به عنوان مثال به منابع زیر مراجعه کنید:  
Chossudovsky (1997) *The Globalization of Poverty: Impact of IMF and World Bank Michel Reform*. London: Zed Books  
Clobalization and Anti- capitalism. Arbeiter Ring :David McNally (2002) *Another World is Possible* Publishing Winnipeg  
Petra and Henry Veltmeyer (2001) *Globalization Unmasked: Imperialism in the 21st James Century*. Halifax, Nova Scotia: Fernwood Pubilshing  
The Workd Trade Organization: A Citizen's Guide. Ottawa: The (Steven Shrybman (1991  
Policy Alternatives Canadian Centre for
- 2- نمونه هایی که در اینجا آورده ام تنها فطره ای از آقینوسی از آمارهای متعدد در این زمینه را نشان میدهد. برای اطلاع بیشتر به سایتهای زیر مراجعه کنید: سازمان ملل، سازمان دیده بان حقوق بشر (Watch Human Rights) ، سازمان دیده بان حقوق بشر زنان (Women's Human Rights Watch) ، مرکز مطالعات گلوبالیزاسیون (Centre for Research on Globalisation) و مرکز کانادایی برای سیاستهای بدیل (Canadian Center for Policy Alternatives)
- 3- درباره این تاریخ غنی منابع زیر را ببینید:  
educated housewife". In Leila Abu-Lughod (ed) Afsaneh Najmabadi (1998), "Crafting an.5

- Modernity in the Middle East. Princeton, NJ. Princeton Remaking Women: Feminism and  
125-91. University Press, pp
- Grassroots Democracy. :Janet Afary (1966) The Iranian Constitutional Revolution , 1906-1911  
.University Press: New York Social Democracy , and the Origins of Feminism. Columbia  
suffrage in the Majliss, "Times, 22 August, 1991, p.3 Women's rights in Persia: Appeal for the"-4  
.Shuster (1912) The Strangling of Persia. Century, New York William Morgan-5
- 6- به عنوان مثال سريلانكا در سال 1931، تركيه 1934، برمه 1935، ویتنام 1946 و نپال 1951 به زنان حق  
راي دادند. در حالي كه فرانسه 1944، ایتالیا 1945 و سوئیس 1971 به زنان حق راي را دادند.
- 7- مهرانگيز كار، رفع تبعيض از زنان: مقايسه كنوانسيون رفع تبعيض از زنان با قوانين داخلي ايران. انتشارات  
پروين، تهران 1378
- 8 - كارل ماركس، كاپيتال، جلد اول، فصل 26
- 9- براي بحث بيشتر در اين زمينه به منابع زير مراجعه كنيد
- of Postmodern Haideh Moghissi (1999) Feminism and Islamic Fundamentalism: The Limits  
.Analysis, London: Zed Books
- Women and Western, Feminists: The debates on particulars and 'Shahrazad Mojab (1998) "Muslim  
Monthly Review, December, 50 (7):19-30", Universals
- Politics of ' Islamic Feminism', "Feminist Review, Winter, Shahrazad Mojab (2002) "Theorizing the  
146-69:124 No
- Islamic Republic. Greenwood Hammed Shahidian (2002) Women in Iran: Gender Politics in the  
.Press: Westport, Connecticut
- Women in Iran: Emerging Voices in the Women's Movement. (2002) Hammed Shahidian  
.Westport, Connecticut :Greenwood Press
- 10- نگاه كنيد به شهرزاد مجاب "زن بر مسند اجتهاد: نويد زنورانه شدنِ مردسالاري" آرش، شماره 70،  
خرداد 1378، ص 48-52
- 11- اشاره من به دريافت جايزه خانم مهرانگيز كار در تاريخ 9 جولاي 2003 از دست لارا بوش (Bush Laura)  
است. اين جايزه از طرف سازمان "اوقاف ملي براي دمكراسي" (Endowment for The National  
Democracy) ترتيب داده شد. اين سازمان در سال 1983 توسط رونالد ريگان، رئيس جمهوري سابق آمريكا،  
تاسيس شد و وابسته به CIA مركز جاسوسي آمريكا ميباشد. هر سال اين سازمان جويزي به نام  
دمكراسي به افراد مختلف ميدهد. در سال 2002 به چهار زن، از جمله خانم كار، اين جايزه تعلق گرفت. در  
مورد اهداف و تاريخ سازمان "اوقاف ملي براي دمكراسي" به كتاب زير مراجعه كنيد:
- :Rogue state: A Geride to the World's Only Superpower. Monroe, Main (2000), William Blum  
Common Courage Press